

رسیده و می‌توانیم به او بگوییم: تو بمان که حاصلِ عمرِ رفته‌ای و اکنون هیچ کس نظیرِ تو پاکِ پاک از گردِ تعلقات نیست؛ تو مانند هر عاشق یا عارفِ راستین، ماهی دریایِ حق شده‌ای که همه چیز او، درد و درمان، حیات و ممات، نیاز و بی‌نیازی‌اش همه در همین دریاست. هرکس که از این رزق معنوی بی‌نصیب باشد، عمر را به بطلت گذرانده و مصداقِ حال او این است که بگویند: روزش دیر شد؛ یعنی روزگارش به سر آمد و بهره‌ای نبرد. این خام، هرگز حالِ پخته را که همان ماهی دریایِ حق است، در نمی‌یابد؛ پس باید سخن کوتاه باشد.

گشودنِ بندِ تعلقات از دل، اولین تعلیمِ عارفانهٔ مولاناست: «باش آزاد ای پسر!»! خطابِ عامِ ای پسر به مفهومِ پسر، نیز از آن روست که در نگاهِ عارفان که ناظرِ به حقایق است، خلق به منزلهٔ اطفال‌اند؛ زیرا از حقایقِ هستی که اصلِ اصلِ تمام علوم است، بیگانه‌اند و بلوغِ ایشان جز در گرو تغذیه با شیرِ حقایق^۱ از پستانِ معانیِ استاد روحانی ممکن نیست. آنان، چون قید و بندها را نمی‌گسلند، به مقامِ آزادی و قناعت نمی‌رسند؛ پس برای بهرهٔ بیشتر حریص‌اند و توجه ندارند که عمرِ آدمی محدود و حرص او به نسبت آن نامحدود است و همان‌طور که بحر در کوزه نمی‌گنجد، نمی‌توان از تمام تمتعات دنیوی بهره‌مند شد؛ بنابراین قناعت را که راه رسیدن به این رهایی و آزادی است، انتخاب نمی‌کنند.

آتشِ عشق، رذایل را می‌سوزاند و محو می‌کند و به جای آن فضایل را می‌نشاند؛ پس ای عشق! با شادی در ما حضور داشته باش؛ زیرا که طیبِ جمله علت‌ها^۲ و خودبینی و خودپسندی ما و همچنین «افلاطون و جالینوس»^۳ ما هستی و با سیطره‌ات تمام قوای عاشق در مسیر عشق جریان می‌یابد به حدی که بی‌پروا و جانباز، بخشنده، ایثارگر و متواضع می‌شود؛ بنابراین عشق سازنده و عینِ درمان است؛ زیرا مهارکنندهٔ قوهٔ غضبیه و قوای شهوانی است. با حضور این نیروی درهم‌کوبنده که هم حکیم (طیب) است و هم فیلسوف، آدمی از درکِ معنویِ خاصی بهره‌مند می‌شود، در نتیجه با جهان‌بینی تازه‌ای به هستی می‌نگرد، معیارها را دگرگون می‌یابد و اعتبار ارزش‌های قراردادی در ذهنش در هم می‌ریزد

۱. شیرِ حقایق: چون اکثر مردم به بلوغ معنوی نرسیده‌اند، باید همانند کودک در دامان تربیت استاد معنوی تربیت شوند و از شیرِ مفاهیم و معانی تغذیه یابند تا از نظر معنوی و باطنی ترقی کنند. ۲. علت: اینجا عیب. ۳. افلاطون و جالینوس: این بزرگان حکیم و فیلسوف مشهور یونان باستان‌اند که شهرت «افلاطون» در حکمت او و شهرت «جالینوس» در طب است، پس عشق هم «طیب» است و هم «فیلسوف»، یعنی با درمان عاشق، او را واجد جهان‌بینی تازه‌ای می‌کند.